Lot 425

تفسیر
صحف ابراهیم علیه السلام
کہ بران نبی نازل شدہ

کرنیل جارج ولیم ہملتن صاحب بہادر

A. R. BULLOCK,
ISLAMIC BOOKS,
62 KELBURNE ROAD,
OXFORD.
UNITED KINGDOM

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله اجمعین الحسینی

اما بعد میگوید اضعف عباد الله القوی [illegible]

این رساله ایست مترتب بر مقدمه و سه مقاله و خاتمه [illegible]

در بیان ذکر چهل اسم [illegible]

مقاله اولی در بیان [illegible]

مقاله دوم در بیان [illegible]

مقاله سیوم در بیان [illegible]

مقدمه در بیان ذکر [illegible]

در بیان بعضی [illegible]

اسم اول [illegible]

اسم دوم [illegible]

اسم سیوم [illegible]

اسم چهارم [illegible]

اسم پنجم [illegible]

اسم ششم [illegible]

اسم هفتم [illegible]

اسم هشتم [illegible]

اسم نهم [illegible]

اسم دهم [illegible]

اسم یازدهم [illegible]

اسم دوازدهم [illegible]

اسم سیزدهم [illegible]

اسم چهاردهم [illegible]

اسم پانزدهم [illegible]

اسم شانزدهم [illegible]

اسم هفدهم [illegible]

اسم هژدهم [illegible]

اسم نوزدهم [illegible]

اسم بیستم [illegible]

اسم بیست و یکم [illegible]

اسم بیست و دوم [illegible]

اسم بیست و سیوم [illegible]

اسم بیست و چهارم [illegible]

اسم بیست و پنجم [illegible]

اسم بیست و ششم [illegible]

اسم بیست و هفتم [illegible]

اسم بیست و هشتم [illegible]

اسم بیست و نهم [illegible]

اسم سی ام [illegible]

اسم سی و یکم [illegible]

اسم سی و دوم [illegible]

اسم سی و سیوم [illegible]

اسم سی و چهارم [illegible]

اسم سی و پنجم [illegible]

اسم سی و ششم [illegible]

اسم سی و هفتم [illegible]

اسم سی و هشتم [illegible]

اسم سی و نهم [illegible]

اسم سی و دهم [illegible]

اسم سی و یازدهم [illegible]

اسم سی و دوازدهم [illegible]

اسم سی و سیزدهم [illegible]

اسم سی و چهاردهم [illegible]

اسم سی و پانزدهم [illegible]

اسم سی و شانزدهم [illegible]

اسم سی و هفدهم [illegible]

اسم سی و هژدهم [illegible]

اسم سی و نوزدهم [illegible]

اسم چهلم [illegible]

تفسیر صحف که بحضرت ابراهیم علیه السلام نازل شد

بسم الله الرحمن الرحیم

علما چنین تفسیر صحف حضرت ابراهیم علیه السلام را که خدا را احد نتوان گفت زیرا که اگر احد گوییم حساب بروی نشیند و حساب احاد و عشرات و مآت و الوف است الا باقتدای احد توان گفت که احدی مثل او نباشد و نیست و نخواهد بود دیگر حضرت رب العالمین را قدیم نتوان گفت زیرا که اگر قدیم گوییم مدت بر او نشیند که چند سال ذات او پیش از عالم بوده است و این بکفر انجامد الا باقتدای او را قدیم توانیم گفت که او را حدی و حسابی در قدیمیت ذات او نگنجد و نبوده

و عقل بنی آدم درین معنی قاصر است دیگر رب العالمین را موجود نتوان گفت زیرا که اگر موجود گوییم بجسم انجامد الا او را نسبت کرده اند بجان آدم چنین که جان در جسم آدم جای دارد ذات او نیز در عالم جای دارد و علما میگویند که این نیز کفر است چرا که جان بجسم بکار نمی آید پس ذات او نیز محتاج باشد بعالم و این کفر است باز ذات او را نسبت کرده اند بشعله آتش و علما این را نیز قبول نمیکنند زیرا که شعله متصل است بهیمه پس ذات او نیز متصل بچیزی و این نیز بکفر انجامد الا بنوری نسبت توان کرد که چون دو شمع سوزد و یکی را خاموش نمایند و در زیر آن شمعی دیگر نگاه دارند چون بخار این شمع بدان شمع رسد از شمع روشن نوری جدا شود و در شمع خاموش در گیرد پس ذات خدا را نسبت کرده اند بدان نور که بهیچ چیزی اتصال ندارد و نبوت حضرت انبیا را از این قیاس توان نمود و لمعه از آن بحضرت موسی علیه السلام

مقالهٔ اول

فصل

کشف شده بود و از اینجهت کفت رب العالمین را
که میخواهم دیده را بنور لقا نا متناهی منور کرد
و ندا در رسید که لن ترانی

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت ابراهیم بنظر کوکبی متولد شده بود که هر کوکب
فرزندی از او بوجود میامد اما از تاثیر طاعت و نماز
بتغیر طبیعی کوکبش افلاک شد و چون از خطبهٔ خواندن
حضرت ابراهیم بآسمان سه ماه و سال یکدیگر شش
او رب العالمین شد که زنی دیگر بخواه حضرت
ابراهیم از او از روی مساره حجاب بود دیگر او شد
از رب العالمین که هاجر را بگیر بزنی پس از رب العالمین
هاجر را بگرفت و در همان سال حضرت اسمعیل از
او را بوجود آمد و بعد از دو از ده سال دیگر حضرت
اسحق از بی بی ساره بوجود آمد از این دلیل
بر او فرض شده که اگر از زنی بعد از ده سال
فرزندی بوجود نیامد زن دیگر را بنکاح خود

را آوردم دیگر حضرت سیر سل علیه السلام نازل شد
حضرت ابراهیم علیه السلام و فرمود که رب العالمین
میفرماید که فرزندان تو بلند اقبال باشند که اسمعیل
و اسحق باشند و از اسحق انبیاء بسیار بوجود آیند
و از اسمعیل پادشاهان باستقلال و چونکه فرزندان
اسحق گنهکار کردند فرزندان اسمعیل بلند اقبال
کردند و چونکه فرزندان اسمعیل گنهکار شوند
فرزندان اسحق بلند اقبال و ده فرزند دیگر عیض
حذاجت فرزندان اسحق و اسمعیل را مالی و فوج
دهند و ذلیل باشند از فرزندان حضرت اسمعیل
بر و هند شوند و شهرها و بیابانها آباد ان نمایند
و بیابانات سنوبر را بوستانها سازند و آهوان
شیرین را روان و اضح نمایند میترس که چیزی بتو از ان
تو نه تیر منده خواهند شد بنا بر انکه تو تیر سند کار
منی و تو اسم مرا بلند تر کردی کوهها بسیار از شوند و
بلند کردند نظر مرحمت من از تو و فرزندان تو دوم
نکردد چنانچه قسم یاد نمودم که باز طوفان بجهان نیاورم

معوکل

چنین نیز فرزندان ترا کم نمایم دیگر امر شد از
حضرت رب العالمین جل جلاله که سنت نماز خود را
و فرزندان خویش را و جماعتی که نور اسلام از افق
ناصیه ایشان طالعست پس حضرت ابراهیم علیه السلام
بفرمان رب العالمین سنت نمود خود را و فرزندان
خود را و سیصد و شصت تن دیگر که بدرجه اسلام
مشرف شده بودند در آن وقت حضرت ابراهیم
علیه السلام صد سال داشت و اسمعیل علیه السلام
سیزده سال داشت و اسحق علیه السلام هشت
روزه بود تا حضرت ابراهیم سنت ننموده بود
چنین جبرئیل نازل میشد حضرت ابراهیم علیه السلام
بیهوش میگشت و بروی در می افتاد تا استماع
وحی مینمود چون سنت نمود گاهی که جبرئیل
نازل میشد بپای می ایستاد و در هوشیاری
احساس وحی مینمود دیگر امر رب العالمین شد
بحضرت ابراهیم که روز شنبه را ایام عید دانند
و بمعاملات دنیوی اشتغال مینمایند و همواره

بعبادت و نماز مشتغل باشید زیرا که هفت
کوکب سیاره که پنج از ایشان فیض بخش عالمند
و دو از ایشان نحوست دهنده و آن دو که
نحوست بخشند یکی مریخ و دویم زحل است
چونکه سنت نمایید نحوست مریخ بر شما
تسلیط نیابد و روز شنبه را که عبادت
کنید نحوست زحل از شما مرتفع گردد دیگر
بدانکه در هر روز یکی از مجمع سیاره سبعه بر مدار
مدار دنیوی تسلیط دارد روز یکشنبه شمس
روز دوشنبه قمر روز سه شنبه مریخ روز چهارشنبه
عطارد روز پنجشنبه مشتری روز جمعه زهره
روز شنبه زحل چنین هر یک روز رب العالمین
هزار سال می باشد پس در هزار سال اول شمس
تسلط داشت جماعتی غلط نموده آتش
پرست گردیدند و نمرود نیز از این واسطه
دو نوبت حضرت ابراهیم را علیه السلام
در آتش افکند و از آن تاریخ تا الی یوم

در مرکز جهالت و ضلالت مستقر گشته اند
از اقوام مجوسیان و ارامنه و غیره و
اینجهت روز یکشنبه عید می نمایند

الجزو الثانی

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که منم آفریننده
ده افلاک و هفت طباق الارض منم دهنده
جان جمیع متحرکات و الهام و نطق بآدم بخوانید مرا
بزکیت لسان و صداقت الجنان تا ارتفاع
بخشم شما را و تسلیط دهم بر اجماع گروه مجوس منم
ضیا دهنده عیون اعما و شفا بخشنده امراض
سقما منم نجات بخش محبوسان نه مدح گویید
معبودان دیگر را و نه عبادت نمایید پس مدح
گویید واجب الوجود را و همیشه بلبل زبان را در
قفس دهان بنغمه سرای بزرگی جاه و جلال او
مترنم سازید زیرا که اوست عادل و اجماع اعمال او
کامل و مکسور الرجل است شخصی که کجی نماید از سده

جناب او حی قیوم است و صدیق مستقیم و روزی
رساننده اجماع متحرکات هر موجود را بقسمت
خویش و نه انتقام کشد از ما بگناه و امرزش فرماید
سیئات ما را و از محض ترحم بعین بخشایش ناظر
گردد ناصیه سیئات ما را از آن روی که آفریده اید
قدرت اوییم پس فضل رب العالمین نه تمام شود
از مدح رانی زبان و از ثنا خوانی لسان ما که
نیست قیاس بحد و در رحمت و بحور شفقت او نیکی
کند رب العالمین انانی را که از جان امیدوارند
بمدرار رحمت او و همواره بمقدم جنان طالب
کوی شفقت او و امور رب العالمین نیست پس محض
نمایید اعمال خویش را و زبان را بکلمات تنزیه
متحرک سازید و گوش سیئه را بدست استغفار عدن
جنگ مالیده بسرود توبه نغمه سرا گردانید که خراب
شود بیت المقدس از سیئات سیدان و نسیان
انبیا که مانع نگردند اندیشه نمایان خون ناحق را
آب باز خرند و هیمه سیم و چابک باشند اعادی

بسم الله الرحمن الرحیم

ای بنی آدم تا نیندیشی بذات رب العالمین که
او موجود است که او را بهیچ نوع از انواع موجودات
انتساب نمی‌توان نمود و وهمی دانش بنی‌آدم از
کنکره قصر این گنبد قاصر است پس میباید که خود
را مانع گردانی از این خیال باطل و اندیشه نمایی
که پیش از آفرینش عالم چیزی بود و بعد از فنای عالم
چیزی خواهد بود یا در فوق و در اطراف چیزی نیست با تحت
هفت اطباق چیزی است زیرا که قدرت تخیل بشر آدمی
در طرز این وهمه اگر چیزی است از آنجا که از این مرتبه
در وادی ضلالت و مرحله بطالت سر بر آسمان
کشته تشنه العطش سراب گمراهی شده اند
پس باید که حق‌بینی را منع نمایند اما یکی از جمله
فرایض است اندیشه نمودن و دانستن که واجب
الوجود چگونه عالم را آفریده است و بچه نوع
جمله نیلگون آسمان و صحن زمین مستقیم اند

منضد شده است ۱۱۲۵ ۳۸۵۰ ۹۷۵۰ ۴۳۵۰ ۴۷۵ ۱۱۲۵ ۲۵۰۰ ۳۴۰۰ ۹۹۵۰ ۳۵۰۰ ۹۲۵۰ ۴۲۵۰ ۹۷۵۰ ۱۲۵۰ ۱۱۲۵ ۳۵۰۰ ۴۵۰۰ ۹۷۵۰ ۱۴۲۵ ۴۷۵۰ ۲۷۵۰ ۴۲۵۰ ۱۱۷۵

فی الجزء الثالث

بسم الله الرحمن الرحیم

او فرمود حضرت رب العالمین بحضرت ابراهیم که بگذار پدر و مادر و برادر و خویشان و اقربا را و مفارقت بغربت را اختیار کن تا بازو جتین خویش تا آخر دوران نیایم و بر تو و فرزندان تو و اموال تو را دعا نیایم و صیت کنند کان تو را مبعوث را دعا نیایم بپذیرند اقوام عالم از تو پس برفت حضرت

ابراهیم و ساره و لوط و ایشان سه کس بودند و از آنجا بمصر رفتند و از مصر بشام آمدند و ساره را هاجر کنیزک داد و از هاجر اسماعیل آمد و ساره را اسحاق آمد و اسحاق را یعقوب آمد و یعقوب را دوازده پسر آمد و از ایشان دوازده قبیله پدید آمدند و از اسماعیل دوازده پسر آمد و از ایشان دوازده قبیله پدید آمدند و از عیص پسر اسحاق دوازده پسر آمد و از ایشان دوازده قبیله پدید آمدند و از لوط دو پسر آمد و از ایشان دو قبیله پدید آمدند و از مدین پسر ابراهیم از قطورا دو پسر آمد و از ایشان دو قبیله پدید آمدند و از مدین پسر ابراهیم از قطورا دو پسر آمد و از ایشان دو قبیله پدید آمدند و از مدین پسر ابراهیم از قطورا دو پسر آمد و از ایشان دو قبیله پدید آمدند و از مدین پسر ابراهیم از قطورا دو پسر آمد و از ایشان دو قبیله پدید آمدند

فصل

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد چون حضرت رب العالمین که او را بیچون و بیچگونه توان گفت و بیچند و بیچرا توان گفت و بیچند و بیچرا توان گفت و بیچند و بیچرا

خاصیت اسم یازدهم

خاصیت اسم دوازدهم

خاصیت اسم سیزدهم

خاصیت اسم چهاردهم

خاصیت اسم پانزدهم

خاصیت اسم شانزدهم

خاصیت اسم هفدهم

خاصیت اسم هیجدهم

خاصیت اسم نوزدهم

خاصیت اسم بیستم

سه روز پس بعد از آن فرعون علیه اللعنه در
عالم واقعه بنظر باطن چنین مشاهده نمود که نزول این
بلیه بر شما سبب آنست که زن شوهردار را در پس
حجاب حرم خود محجوب ساخته نگاه داشته برخیز و در
همین ساعت باز ده تا از این عقوبت عظما نجات یابی
مطالبه نمود فرعون حضرت ابراهیم را و استفسار
حال نمود و گفت که سبب اقوال دروغ چه بود که
منتقل گشتی که این مونس مرا خواهر است حضرت
ابراهیم علیه السلام چنین پاسخ نمود که و همه مرا
برهان مرحله سراسیمگی گشت که مبادا عزم هلاکت
مرا کمر جزم بر میان بندید پس گفت فرعون که
بستان زوجه خویش را و برو و بنماز اشتغال نما
و دال دعا را بر لوح لسان مثبت گردان تا
خدای نادیده تو شفا دهد مرا و متعلقان مرا
پس در همان ساعت و در همان موضع حضرت
ابراهیم علیه السلام شاهباز صغیر دعا را آسمان
پیما نمود و در همان لحظه حضرت رب العالمین

انرا بیاری شاه بال اثر بر کنگره قصر اجابت متمکن
گردانید چنانچه صغیر و کبیر را ظل جناح شفا بر فرق
بگسترانید و فرعون با جمیع متعلقان در دست حضرت
ابراهیم بدرجه اسلام تقدیم نمودند و نور شمس اسلام
از افق ناصیه ایشان هویدا گردید و حضرت ابراهیم
علیه السلام بدست مبارک خویش دو هزار و هفتصد
کس را از آن قوم بدرجه سنت رسانید دیگر بیفتاد
قحط عظیم نیز در مصر و فرعون متامر گشت تا زر
بی نهایت بحضرت ابراهیم دادند و گاو و گوسفند
و شتر و اسباب بی حد نیز بحضرت تسلیم نمودند
پس امر الهی شد که یا ابراهیم از مملکت مصر بیرون
آمده مسافرت جنوب را عزم جزم نمای و در آن
ناحیت شهریست که آنرا عای گویند عنان اراده
را بدان صوب معطوف دار پس حضرت ابراهیم
علیه السلام تقدیم نمود خیمه و سراپرده را در صحرای
عای افراشته گردانیدند و متمکن گشتند پس خطاب
ربانی در رسید که یا ابراهیم این زمین را نیز بفرزندان

تو عنایت نمودم مشاهده نمای شهریت و آبادانی
و طول و عرض این ملک را و خوشحال شو پس سجده
نمود حضرت ابراهیم و قربان کرد اغنام بسیار را
باز امر رب العالمین شد که یا ابراهیم باید که ببلد حوران
قیام نموده در سر چشمه چاه سبعه مستقیم گردی پس
برفت حضرت ابراهیم علیه السلام بر سر آن چشمه
و خیمه را بر پا کرده رحل اقامت انداخت
خطاب آمد از رب العالمین که این شهر را بر طفیل
فرزندان تو نمودم و بسیار گردانم نسل ترا چون
اجرام رمال که اگر کسی از عهده شمار این تواند برآمد
پس نسل تو نیز بحساب درآید سجود نمود حضرت
ابراهیم علیه السلام و کام زبان را از شیر شهد شکر
چاشنی گیر گردانید بدرگاه رب العالمین جل جلاله
دیگر ندا آمد از حضرت رب العالمین که یا ابراهیم
انین امم سلام و غموز ارسید بدرگاه
ما پس خراب مینمایم این دو شهر را و اناس را
نیز همگی نابود میگردانیم تضرع نمود حضرت ابراهیم که

حاشا که از بحر عدالت الهی که یک واقعه باشد
صالح و طالح را ای بزرگوار عالم شاید که در این
دو شهر باشند پنجاه صالح فرمود رب العالمین
که نه خراب نمایم این دو شهر را اگر یابم پنجاه صالح
جواب گفت حضرت ابراهیم که شاید کم شوند
از این پنجاه پنج فرمود رب العالمین که نه خراب
نمایم اگر یابم چهل و پنج صالح پس بیفزود حضرت
ابراهیم در لابه نمودن و تضرع کردن که شاید
یافته شود چهل صالح فرمود رب العالمین که نه
خراب نمایم اگر یابم چهل صالح دیگر بار بیفتاد
حضرت ابراهیم علیه السلام و سجود نمود و گفت
گستاخی مینمایم در سخن گفتن که من خاکم بلکه خاکستر
شاید که یافته شود سی صالح فرمود حضرت
رب العالمین که از جهت خاطر تو نه خراب نمایم
اگر یابم سی صالح پس بگریست حضرت ابراهیم علیه
السلام و گفت گستاخی مینمایم بدرگاه تو یا رب
العالمین شاید که یافته شود بیست صالح فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

ده چیز قایم و سخت بیافریده حضرت رب
العالمین بضد یکدیگر ۱ کوه ۲ فولاد ۳ آتش ۴
آب ۵ ابر ۶ باد ۷ جسم آدم ۸ ترس و وهم
۹ خمر ۱۰ خواب ۸ و زیاده ترین این ده چیز که سر آمد
این ده چیز سخت و قایم بود مرکب و علاج مرگ
صدقه است پس صدقه دهید تا از مرگ مفاجات
و غیره در امان باشید و عمر شما بعمر طبیعی برسد

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت اسمعیل صد ساله بود که بیمار شد و
نزدیک بهلاکت پس هجوم نمودند جمیع ملایک
از ایک اعلی بدرگاه حضرت رب العالمین
که تو امر فرموده که هر کس که یک بنده مرا از
جفا خلاص دهد همانست که یک عالم را آفریده است
پس حضرت ابراهیم که صد هزار آدم را پوشانیده

بود و سیراب گردانیده بود و صد هزار آدم را
از عذاب آتش دوزخ نجات داده بود و ایشان را
بدرجه اسلام آورده بود سبب چه بود که داغ فرزند
خویش به بیند پس حضرت رب العالمین را
دریای رحمت بتلاطم در آمد بفرمود که تا سی و هفت
سال دیگر عمر حضرت اسمعیل را زیاده نمودند
و بعد از وفات حضرت ابراهیم حضرت اسمعیل
و حضرت اسحق علیهم السلام وفات نمودند
و حضرت ابراهیم را صد و هفتاد و پنج سال
عمر بود و حضرت اسمعیل را صد و سی و هفت
سال عمر بود و حضرت اسحق را صد و هشتاد
سال عمر بود که از دار دنیا رحلت فرمودند
رضوان الله علیهم اجمعین دیگر هر کرا بود چهل
توله نقره نه صدقه ستاند و نه ده یک مال
گیرد و نه خوشه چیند و نه ریزه زیتون و عنب
و غیره را چیند و اگر احتیاج بود بصدقه نستاند
نمیرد تا که توانگر گردد و صدقه دهد و هر کرا احتیاج

الجزو الخامس

بسم الله الرحمن الرحيم

بیامدند دو زن کافر فاحشه پیش حضرت ابراهیم
و ایشان در نماز بودند پرسید حضرت اسمعیل
که شما را چه مشکلست و از جهت چه آمده اید بگفتند
ما هر دو در یک موضع بودیم و هر دو حامله بودیم و
در یک شب هر دو متولد شدیم یکی را رب العالمین
پسری زنده داد و یکی را پسری مرده داد الحال من میگویم
که پسر زنده از منست و معبود من گواهست و آن
زن میگوید که پسر زنده از منست میخواهیم که
حضرت ابراهیم علیه السلام این را از خدای نادیده
معلوم نماید پس حضرت اسمعیل فرمود تا هر دو
پسر را حاضر نمودند و گفت تا یک کاردی را نیز
حاضر کردند و با یکی از این زنان گفت که پسر
مرده را دو حصه مینمایم و پسر زنده را نیز دو حصه
میکنم و هر یک شما را نصفی از پسر زنده میدهم
و نصفی از پسر مرده میدهم آن زن که مادر پسر زنده
بود مهر مادریش بتلاطم در آمد و گفت که ای
حضرت اسمعیل این فرزند زنده را همان بدان

عورت دهید و او را دو پاره منمایید و این
عورت که پسر مرده از او بود میگفت که هر دو
را حصه مینمایم پس حضرت اسمعیل بدانست که
پسر زنده از آن عورتست که میگوید پسر را دو پاره
مکنید و بآن زن دهید پس حضرت اسمعیل فرمود
که پسر زنده را بدان زن که مادر پسر بود دادند
آن جمعی که همراه ایشان آمده بودند که به بینند
که حضرت ابراهیم چگونه حل این مشکل خواهد کرد
همگی حیران گشتند از فهم و ادراک حضرت اسمعیل
و آن دو زن با آن جماعت بدرجه اسلام
در آمدند از روی اعتقاد در آن وقت حضرت
اسمعیل را چهارده سال از عمر شریف گذشته
بود و بر دست حضرت اسمعیل کلمه طیبه عرض
نمودند و بدرجه سنت مشرف گشتند

بسم الله الرحمن الرحیم

بیامد پادشاه عالی بدیدن حضرت ابراهیم
و کافر بود و چهارصد نبی باطل در خدمت او

در بالای همه جای دادند پس حضرت ابراهیم علیه السلام
بفرمود تا اول ایشان بر معبودان خویش بنالند
پس ایشان هر چهار صد کس سرها را برهنه نمودند
روی در آفتاب بر آمدن بکیش و آیین خویش
بر معبودان باطل خود نالیدند و تضرع نمودند
از دم صبح تا نزدیک شام و هیچ آتش پدید نیامد از
مذبح ایشان پس پادشاه گفت بحضرت ابراهیم علیه السلام
که الحال تو نیز تضرع نمای حضرت ابراهیم علیه السلام
بفرمود تا دوازده سبوی آب نیز بر سر گوشت
و هیمه ریختند و حضرت بنماز بایستاد و نماز
یومیه را ادا نمود بعد از آن مناجات کرد
یا واجب الوجود عالم از جهت پاکی و خاصگی اسم
خودت که مرا شرمنده ننمایی و اجابت دهی
از واسطه بلندی دست اسلام نه از واسطه من که
من شرمنده و روسیاهم بدرگاه تو و خاکم بلکه خاکستر
در ساعت بفرمان رب العالمین یک شعله
آتش از آسمان بپایین آمد چنانچه پادشاه با جمیع

سپاهش

سپاهش بلرزیدند و تحاشی بسجود در آمدند و
گفتند که حی است و قیوم است و راست است و احد است
خدای نادیده و او بیافریده است جمیع عالم را و این
معبودان دیگر همگی باطل اند و در دل ایشان وهمی
عظیم جای گرفت و آن آتش بیک لمعه بسوزانید گوشت
و هیمه را و آن آبی که بر روی گوشت و هیمه ریخته
بودند بطریق روغن می سوختی و آن سنگها نیز
گداخته گردید و همه با یک سنگ شد و پادشاه عالی
فرمود که تا چهار صد نبی باطل را بقتل در آوردند و خود
با جمیع متعلقان خویش مسلمان گردیدند بر دست
ابراهیم علیه السلام و حضرت ایشان را بدرجه سنت
رسانید و دعا کرد مر پادشاه را و پادشاه زری بی نهایت
بحضرت ابراهیم علیه السلام داد و مقرر نمود که هر سال
مبلغ بیست بدره زر از جهت حضرت ابراهیم علیه السلام
بفرستند از برای پیشکش والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که آزار رساننده

پدر و مادر کرا ایشان را عیب اظهار نماید بکشند و فرزندان
گشند کان پدر و مادر علمای دین هر کسر ایا و ضایع
خویش ادب نمایند دیگر اگر شخصی بزند و فرزندی کسی را
و بفروشد بقتل در آورند دیگر چون دو کس بحث
نمایند با یکدیگر و یکی بزند چوب یا سنگ یا آهن یا غیره
بشکند دست یکی را یا چشمش عاجز نماید ما طلب
کارش بدهد تا وقتی که بعمل خویش مشغول تواند شد
و خرد جکیم نیز بدهد تا وقت که بجایت خویش کار کرد
و اگر علاج پذیرد هیچ هر نوع علماء دین بگویند عمل نماید
تمام شد و هو هیچ صحف حضرت ابراهیم علیه السلام

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که
آدم را بهشت نهم و از آنش دوزخ خلاص نمایند
و از شفاعت پیغمبر خویش بهره مند نکردند اول
هر که دیر از انگیزنیم و فوت مجامعت نکند
هیچ وزنا نماید دویم تو انگر که مال بسیار نهایت دوست

هیچ وزنا نماید سیوم درویش که ویرا هیچ
هیچ و بعیبهای تمام آلوده ما هیچ و تکبر نماید
بر اهل عالم دیگر سه گروه اند روز دوزخ را
نه بینند و ایشان را پرسش ننمایند الا بجانب
بهشت روند اول کسر که مکرر داغ فرزندان خویش
دیده ما هیچ دویم کسر که زن سلیط داشته ما هیچ و
رسن بهمه ور بسته ما هیچ و عیب ذلیل ان
زن ما هیچ سیم آن کس که با سیاهال حرص شکم
از این دنیا رحلت نماید

بسم الله الرحمن الرحیم

در دمشق پادشاهی بود نام او نعمان و ویرا
مرض پیس در روی پیدا شده بود و هر حکیمی که
در ولایت او بود بطلبید علاج نمودند و نشد
نمود پس دانایی وزیر روی بود گفت پادشاه
مگر حضرت ابراهیم نماز کند از درد خدای او ترا
شفا دهد پادشاه با سپاه بسیار روی بجانب
ث نهادند تا که برسیدند نزدیک خیمه حضرت

ابراهیم علیه السلام و نزید پادشاه بیاده که در بازار
حضرت ابراهیم عرض نماید حضرت در عبادت
مشغول بود حضرت اسحق پرسید از نعمان
که چه مشکلست شما را پس وزیر شرح حالات را
بیان نمود حضرت اسحق گفت که پادشاه بیاید
بدین رودخانه اب که نام ان اب حدیقل است
وهمت نوبت غسل نماید شفا یابد پادشاه
العالمین جل جلاله بیاده وزیر عرض نمود پادشاه
چونکه پادشاه این سخن را از وزیر شنید در خشم
شد و گفت که در دشت رودخانه اب کجاست پس
بفرمود تا لشکر اسلحه جنگ را در پوشند که با حضرت
ابراهیم علیه السلام محاربت نمایند پس وزیر
پیش رفت و زینهار ادب را بلب عبودیت
بوسه داد و گفت ای پادشاه زمان نمرود
دو نوبت حضرت ابراهیم را علیه السلام
در اتش افکنده و هیچ نسوخت پس این پیغمبر خدا
نادیده بهست و فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام

نیز و خدا انرا شفا بخشد اگر شفا نیابد از گفتار
خجسته ان نمود پادشاه گفت حضرت ابراهیم را بایگ شما
اینست که باستقبال نیامد و بار که چشم شما بخیمه
ایشان رسید انور خویش را ننمود وزیر گفت که بگذار
خدا را چنین بجمع جمع پس پادشاه بوسیله اظهارت بر
بر سر رودخانه حدیقل چونکه یکنوبت غسل نمود تکه
بپسر در کمر گرفت چونکه هفت نوبت غسل نمود بهمان
رب العالمین پاک گردید و شفا یافت چنانچه هیچ نشانه
از پیس در نماند پادشاه جبران کرامند در رسید بحضرت
ابراهیم علیه السلام که اکمال بر و پیش پادشاه و وی
دلالت کرد تکه را بر اسلام و در ان وقت بیمار گرفت پس حضرت
ابراهیم و حضرت اسمعیل و حضرت اسحق علیهم السلام
از خیمه خود بیرون آمدند و بیامدند بکنار رودخانه
حدیقل چنین حکم پادشاه بر حضرت ابراهیم افتاد
پادشاه را بپای حضرت ابراهیم و فرزندش بیفتاد
و لابه نمود و گفت که از انگاه ان خبر در کدام از پیغمبران
نادیده حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود که چونکه

شما بدرجه اسلام مشرف میشوید هر گناهی که شما را است
حضرت الصمدیه عفو میفرمایند دو ساعت پادشاه
با وزیر و سپاهش جمیع بدرجه اسلام مشرف گردیدند
و حضرت ابراهیم تمام ایشان را بدرجه سنت در آورد
پس پادشاه زر بیحساب بحضرت ابراهیم علیه السلام
بداد و رخصت نمود و روانه دمشق گردید والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

در عبادت نمودن نه اندیشه نمایید که عمر شما بطول
رسد یا مال شما زیاده گردد یا رب العالمین فرزند دهد
شما را الا از جهت آن عبادت نمایید که امر رب العالمین
با تمام رسانید الا و نه از جهت ترس امر او را با تمام
رسانید الا از جهت دوستی رب العالمین چنانچه کسی
عاشق بود بکسی و از غایت دوستی نخواهد که امر او را رد
نماید نی آنکه از وی آزرده شود و هر کس که عبادت
نماید از جهت آنکه مزد گیرد نماز وی مکروه بود بدرگاه حضرت
رب العالمین دیگر نه دروغ گویید که کذابی بد است
در پیش رب العالمین و چونکه سخن گویید نباید که بر ضد

آن اندیشه

آن اندیشه در دل نمایید که مکروه است بدرگاه رب
العالمین دیگر چونکه بکند کسی چاهی را در سر راه و بپوشد
سر آن چاه را و گاوی یا گوسپندی یا شتری یا حماری
و غیره در آن چاه بیفتد صاحب چاه قیمت گاو
و غیره را بدهد دیگر نه نفرین نمایید علمای دین را
و نه حرف خفت گویید پادشاه زمان را که نیست
گرداند رب العالمین مر آنان را دیگر نه عاصی شوید
بامر پادشاه زمان الا که اطاعت نمایند و اگر
کسی یاغی پادشاه زمان شود و پادشاه زمان وی
را کشد هیچ گناه بر پادشاه لازم نیاید دیگر اول زاد
گاو و گوسفند را بقربان برید نه کمتر از هشت روزه
و نه زیاده تر از یکماه ذبح قربان و ذبح خوردن
گوشت بیک نوع بود و نبرید حلقوم را الا بکاردی
که در وی هیچ پلیسه و هیچ رخنه نبود و شعور در
پلیسه و رخنه نیست و هر قدر که بود اگر ببرد
آن گوشت حرام بود بخوردن و قربان نمودن
الا فایده تواند گرفت دیگر نه جفت گردد

آدم با بهایم نه نر و نه ماده و اگر جفت شود آن آدم
را و آن بهایم را سنگسار نمایند و آن آدم را
از جهت آنکه غیر طبیعی نموده و آن بهایم را از جهت
سرزنش بنی آدم والله اعلم بالصواب تمت

الجزو السابع

بسم الله الرحمن الرحیم

ندا آمد بحضرت ابراهیم که چون تو نه فرق میگذاری
میان فرزندان خویش ما نیز از جهت دوستی تو نه فرق
میگذاریم از حضرت اسحق دوازده سبت پیدا
شوند که همه دانا و صاحب وحی باشند و از حضرت
اسمعیل نیز چنین پدید آید باز از حضرت اسحق
نبی پیدا شود که اسم وی حضرت موسی باشد و صاحب
کشف و کرامات باشد و امت وی رستگار باشند
و گروهی عظیم بکیش و آیین وی باشند و صاحب
کتاب باشد و از حضرت اسمعیل نیز یک نبی پدید آید
که اسم وی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد و صاحب کشف و کرامات
باشد و امت او رستگار باشند و گروهی عظیم بکیش

و آیین وی باشند و صاحب کتاب باشد دیگر
سی و یک پادشاه از فرزندان حضرت اسحق پدید
پدید آیند و از فرزندان حضرت اسمعیل هفتاد
و نه پادشاه پدید آیند و از فرزندان حضرت
اسحق چهل و نه نبی مرسل پدید آیند و از فرزندان
حضرت اسمعیل یک نبی مرسل پدید آید چونکه حضرت
ابراهیم علیه السلام این سخن را بشنید سجود نمود بدرگاه
حضرت رب العالمین و مناجات کرد و شکر
نمود و گفت خرم گردانید دل مرا رب العالمین
و بلند شد دولت من از خداوند عالم و فایق
آمدم بر دشمنان خویشتن و شاد گشتم بفرجهای
او نبود صاحبی چون خداوند من و نبود آفریدگار
چون معبود من نه بسیار کنید بتعریف نمودن که
صاحب دانش است رب العالمین و او را میزیبد
بزرگی نمودن بشکند کمان جباران و عاجز شوند
کمر بستگان هنر و نعمت خورندگان بنای محتاج
شوند و تشنگان سیراب گردند و سرون نیاید

هفت فرزند و آنانی که فرزند بسیار آورند پژمرده
شوند پس رب العالمین بکشد و زنده کند و در اندازد
بدوزخ و بر آورد پس خداوند عالم درویش را توانگر
گرداند و پست نماید بنی آدم را و باز افراشته گرداند
و برانگیزاند از خاک و درویش را دولت دهد و
همنشین گرداند با پادشاهان مساکین را و از رب
العالمین است چهار طرف عالم را و بیافرید
گیتی را و پای فاضلان نگاه میدارد و ظالمان را
در ظلمات سرگردان نماید او بدهد عزت و دولت
بپادشاهان و بلند نماید دولت خداپرستان را

بسم الله الرحمن الرحیم

بنی آدم ترتیب دهد کوزه و غیره و انگشترین و
گوشوار و باز بشکند و بسازد بنا آبادان نماید
خانه را و باز خراب نماید و باز بسازد چنانکه خیاط
ترتیب دهد جامه را و باز بشکافد و باز بدوزد
پس حضرت العالمین چنین جان دهد بآدم و
حیات بخشد بوی و باز بکشد و دیگر زنده گرداند

پس آبادان

پس آبادان نمود باز عالم را و باز خراب گرداند
پس فرق عمل واجب الوجود تا ممکن الوجود
چه بود الا بعضی علما تفسیر نموده اند که بنی آدم
از هیولای ابنای جنس کار خویش عمل خویش را
مینماید بمثال زرگر که اگر طلا و نقره نبود چه نوع
انگشتری یا گوشوار یا غیره بسازد و فخار تا گل نباشد
چگونه کوزه و غیره را سازد و خیاط تا که قماش
نبود چگونه جامه ترتیب دهد و بنا تا که گل و خشت
نبود چگونه خانه بسازد الا رب العالمین
از نابود مطلق بیافرید عالم را و غیره را اما
بعضی علمای دیگر این را قبول نمیکنند و الا
میگویند که رب العالمین یک هیولای بیافرید
و از روی آن هیولا عالم را با جمیع موجودات
و متحرکات بیافرید و بنی آدم از هر یک هیولای
ابنای جنس کار خود را ترتیب دهد بمثال
آنکه زرگر از گل و خشت نتواند انگشتر و گوشوار
ساخت و خیاط نتواند که از نقره و طلا جامه

را ترتیب دهد الا رب العالمین از یک هیولا همگی
را بیافرید پس فرق همینست از عمل واجب الوجود
تا ممکن الوجود دیگر حضرت رب العالمین هرچه که درین
کروی خاک آفریده است شبه او در دریا نیز آفریده است
دیگر از پادشاه بشر بزرگ که حضرت رب العالمین را
معلوم توان کرد زیرا که از بزرگی بنده عظمت و شوکت
صاحبش واضح میگردد چنانکه این چهار عنصر را
در کروی خاک آفریده است همچنین نیز در بالای طبقه
آسمان آفریده است اما چهار عنصر که در پایین
هستند ماده گویند و طبیعت ایشان بغایت
کثیف باشد و آن چهار عنصر بالا را عناصر
نیز گویند و طبیعت ایشان بغایت لطیف
باشد و همچنانکه همیشه سه عنصر از بالا بپایین
می آیند که آب و آتش و باد باشد روزی نیز خواهد
بود که از آسمان سنگ بپایین آید که عنصر
خاک باشد دیگر همچنین که بهشت و دوزخ در
بالای آسمان هست همچنان نیز در کروی خاک هست

بسم الله الرحمن الرحیم

بنی آدم را پنج حس ظاهر و پنج حس باطن میباشد
اول دیدن ۲ بوییدن ۳ شنیدن ۴ قوت ذائقه
۵ راه رفتن و حضرت رب العالمین را حس
باطن هست و محتاج حس ظاهر نیست مثال آنکه
آدم تا چیزی را یکنوبت نه بیند خیال آنرا بر لوح
باطن ثبت نتواند نمود چنانچه کسی نشان دهد از آدمی
غایب که شخصی روزی او را دیده باشد اگرچه آن شخص
غایب حاضر نباشد اما آن کسی که وی را دیده باشد
خیال او را بر لوح ضمیر بیاورد که آن شخص بچه رنگ
یا بچه قد است دیگر آنکه کسی چیزی را بوییده باشد و
آن بوی را در باطن خویش داده باشد گاهی که آن
چیز حاضر نباشد و کسی تعریف کند بوی ظاهر گردد
که آن چیز چه بوی دارد دیگر چون کسی آوازی شنیده باشد
و در ضمیر خود جای داده باشد و الحال آن صدا حاضر
نباشد و کسی تعریف او از آن شخص کند بفهمد دیگر چون
کسی چیزی خورده باشد و لذت آنرا در باطن جای داده باشد

والحال آن چیز در خوردن حاضر نباشد و اسم وی را گویند
او را معلوم شود که آن چیز را چه مزه باشد دیگر چون کسی
تردد نموده باشد از موضعی بموضعی و در باطن خود جای
داده باشد که این چه قدر راه است و الحال در راه نباشد
و کسی نام برد از این موضع بدان موضع برود
ظاهر شود که چه قدر راه باشد تمت تفسیر الصحف فی جزو السابع

الجزو الثامن

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید رب العالمین جل جلاله که زن در هنگام
حیض نماز نگذارد تا که پاک گردد و باب روان
غسل نماید و در هنگام حیض با شوهر خود جماع
ننماید تا که پاک گردد و باب روان غسل نماید و
خون حایضه از سه روز کمتر نباشد و از هفت روز
بیشتر و اگر از این امر گذرند و با شوهر خویش جماع
نمایند هر دو را سنگسار نمایند و اگر فرزندی بوجود آید
همچنین ولد الزنا باشد و در جمع ده کس نماز نگذارد
و کلام رب العالمین بجمع ده نخواند و در خطبه خواندن بجمع ده نیاید

نه آرزو برید

بسم الله الرحمن الرحیم

نه آرزو برید بمال کسی و نه از دولت و نه از غلام
و کنیز و زن و فرزند و خانه و باغ و بهایم و اسباب
و هیچ نوع چیزی نه بر نطق آوردن و نه بر اندیشه
گذرانیدن دیگر در هنگام مستی نه نماز گذارید که مکروه
است آن نماز بدرگاه حضرت رب العالمین دیگر
چونکه بخواهد کسی زن اول و خطبه خوانند اما یکسال
بسیاه و مصاف نرود چونکه دلش با زن خویش است
نه که کشته شود و آرزوی وی در دل او بماند دیگر چون که
قرض دهید بکسی گرو مکشید و اگر خودش گرو دهد
بگیرید اما اسباب و لحاف را مگیرید که جان
او و فرزندانش میگیری دیگر نه ستم نمایید بمزد مزدور
و حق وی را بدهید در همان روز نه که خوردن شب
وی را نباشد و بی شام بخسبد و بنالد بدرگاه
من بساعت بد و من بشنوم ناله وی و گرم شود خشم
من و عقوبت خواهم از شما و فرزندان شما دیگر
نه جادوی نمایید که جادو نما کشتنی باشد نه فرمان برید

بمعبودان دیگر سوا رب العالمین ایکر اگر کسی را بسته
از روی عناد آتش زند بر خانه کسی یا بر باغ کسی یا بر
کسی یا بصحرا اگر کسی قیمت نماید و یک را دو تا او آن
دهید و اگر بر عناد نبوده بهر قیمت نماید و بنصفی
قیمت تاوان دهید چونکه تعصیر نموده نه سوگند جوابید
باسم حضرت رب العالمین نه بکذاف نه بیاو واسط
که عقوبت خواهد حضرت رب العالمین بانکس

بسم الله الرحمن الرحیم

بشنوید آسمان و کوش کنی زمین که امر میفرماید
حضرت رب العالمین که بران بوجود آورد
و بزرک نمود و افراشته کرد عناصر سه کانه
نه میشناسد کاو صاحب خویش را و حمار
یاد نه دارد صاحب خویش این قوم مرا نه فهم مینمایند
و نه اندیشه میکنند و از بجان قومان خطاکار
سنکین کناه تخم بد فعلان پسران یاغی
میکذارید رب العالمین را و نفایه عبید ایدیکر را
عام را تا چند برتر شما را جمله سر بدار جمله دل

از کف پا تا فرق سر نیست بد و نشد سر تمام مرض و جراحت
و ضربت نیست منه جا مرهم نه جا را شویند و روغن
مالیدن هنوز نه توبه مینمایید و نه برمیکردید از راه باطل
تا چند بخواهید هزاره قربان برید مکروه پیاید اکنون
غسل کنید و توبه نمایید و دل خود را از کردار کناهان شما چون طلاء
سرخ چنین برف سفید کردانم و اکر خطاهای شما چون
کرم قرمز نیز چون پشم سفید کردد پاک کردانم شما را
چنین ستاق که یکقره قرض نماید و چون صراف
که طلا از کوره خلاص خالص نماید بخشکد کیاه از زمین
شود بهرک درختان و اعراب العالمین ثابت شود و
تا جاوید دیکر نباشید چنان شما را پسندند و فهم
کنند که پیدا فرید افلاک و کواکب را و که مهر اندازد
را و همکی مدح میکویند حرا فرینده خویش را خواهد
بادتر ا ار حضرت ابراهیم که باشند بادشاهان للهٔ
فرزندان شما و امیران دایکی کنند شما را و قومان
سجود دهند بفرزندان تو و خاکپای ایشان تو را بوسه
هند بدانید که منم خدای شما نه شرمنده کردانم

نه حس نمودن

امیدواران را من فراموش میکنم پدر فرزند خویش را
و مادر ثمرهٔ بطن خویش را اگر ایشان فراموش
کنند من نه فراموش نمایم شما را ترتیب دهم کلام
من بزبان شما و بقدرت خویش سایه اندازم
بر سر شما طاق بستن آسمان و بنا نهادن زمین
بر قوم عالم معلوم نمایم که دوست من تو و خرم شدن
خرم شود و شاد گردد جان شما بخداوند عالم
بپوشید جامه فرج و نیمچه مغز چون شاد شدن
داماد بر عروس خویش و تعشق ورزد و با وی
چنین نیز خرم شود خالق تو بر تو والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

نه اندیشهٔ من چو اندیشهٔ شما و نه عمل من همچنین
عمل شما من هر چه گویم با تمام رسانم و هر چه مژده
دهم ثابت گردانم دیگر همچنین که فرود آید از آسمان
باران و برف و شبنم و نه باز گردد باسمان که الا
سیراب گرداند مر عالم را بشکفد گیاههای
صحرا و درختهای بستان خرم شوند و اهل عالم

خوشحال گردند

خوشحال گردند همچنین باشد کلامهای من از نیکوییها
چونکه امری صادر گردد باز نگردد تهی الا ثابت نمایم
هر چه امر فرمایم مگویید خادمان مادرزاد که ما را درخت
بی ثمره آفریده خوشحال باشید و شادی نمایید که
چون یک امر رب العالمین بجای آورید و صدقه
دهید و عبادت نمایید همانست که فرزندی حاصل
نمودید کوهها و مغاکها مدح گویند و رقص کنند
و درختهای پی بر کف زنند و میفرماید حضرت
رب العالمین که نه سجود برید بمعبودان باطل
و نه عبادت نمایید و نه پی روی کنید بعملهای
ایشان نه از اوضاع خوردن و نه از پوشیدن
و نه ترتیب دادن بصورت الا که بکنید عبادت
خانهٔ ایشان و خراب نمایید مر مذبح ایشان
شکستن بشکنید دکانچه ایشان که بر وی صلیب
باشد و ببرید صلیب ایشان و در آتش اندازید
تا از آتش دوزخ خلاص یابید بشنوید امرهای
من و بعمل آورید آنچه من فرموده ام دشمنی نمایم

با دشمنان شما و عدو کردم با عدوان شما و دشمنان
شما از یک راه بیایند و بهفت راه بگریزند از
پیش شما دعا کنم و برکت دهم به نان و آب شما
و امنیت دهم شما را میفرماید حضرت رب العالمین
که چون بیماری از تو و فرزندان تو نبود انهدام و عقیمیت
در ملک شما و طویل گردانم عمر تو و فرزندان تو و سهم
من جای دهم بدل دشمنان تو و لرزند و بسهمند و
بدهند دشمنان تو بتوقفا والله اعلم تمام شد جزو هشتم

الجزو التاسع

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که بر شما حلال باشد
از چهارپایان گاو و گوسفند و بکری و آهو و گوزن
و غیره و هر بهایم و حیوان که سه نشانه دارد بر شما
حلال باشد سم داشته باشد و شکافته سم نیز
باشد و نوشخوار آورد دیگر شتر را حرام دانید
صمور نیز حرام دانید که اینها نوشخوار دارند
اما سم و ترکش ندارند دیگر خنزیر را حرام دانید

و پلید زیرا که

و پلید زیرا که سم و ترکش دارد اما نشخوار
نمی‌آرد هر بهایم و حیوان که این سه نشان دارد
بر شما حلال باشد دیگر از مرغان هوا و مرغان
زمین بیک نشانه باشد بر شما حلال باشد چون که مرغ
ذبح نمایید و سیکندان وی از دست پوستش جدا
شود بر شما حلال باشد و هر چه غیر از این باشد حرام
دانید دیگر از متحرکان دریا و رودخانها و جمع
گاههای آب هر چه پره و پولک داشته باشد بر شما
حلال باشد و احتیاج ذبح نمودن نباشد و هر چه
غیر از این باشد حرام دانید دیگر چهار نوع ملخ
بر شما حلال است و اسم این چهار نوع ملخ یک نوع
آنرا سلعم گویند و یک نوع او را حرکول گویند
و سایر نوعهای ملخ بر شما حرام باشد دیگر خون
بر شما حرام باشد دیگر بی بهایم بر شما حرام باشد
اما بچه مرغ و حیوان صحرایی بر شما حلال باشد
چون نوع آهو و گوزن و بز کوهی و گاو کوهی
بسم الله الرحمن الرحیم

دیگر چونکه بی بی ساره بشنید که حضرت ابراهیم علیه
السلام حضرت اسحق را برده قربان نماید از اعراض
خویش را هلاک گردانید و حضرت ابراهیم از سر زمین
قدس خلیل زمین بخرید و وی را بخاک سپرد و بی بی
ساره را صد و بیست و هفت سال عمر بود دیگر
نیکوی بنی آدم درین عالم بسه چیز است فرزند قابل
و مال بقدر و بعمر طبیعی رسانیدن دیگر بدی بنی آدم
درین عالم بسه چیز است اول کسی را که فرزند نباشد
دوم کسی را که از گدایی معاش وی گذرد در جمیع ایام عمر
خویش سیوم کسی که بنور دیدن عاجز باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت رب العالمین نبود بحضرت ابراهیم از زمان
وی تا آخر الزمان دور بدور و انبیا و علما و فضلا
و پادشاهان بدید حضرت که یکباره بوجود آمد و اسم
وی حضرت داود بود و عمر وی صد و هشتاد و دو سال بود حضرت
ابراهیم علیه السلام پنج سال از عمر خود بوی داد زیرا که

چونکه پدر حضرت صد و هشتاد سال عمر وی بود
میبایست که عمر حضرت نیز صد و هشتاد
سال بود باز همچنین بحضرت اسحق نمود اما حضرت
اسحق از عمر خویش چیزی بحضرت داود نداد
صد و هشتاد سال عمر ایشان شد دیگر همچنین بحضرت
یعقوب نمودند حضرت یعقوب سی و سه سال
بحضرت داود داد زیرا که حضرت یعقوب
نیز میبایست که صد و هشتاد سال از عمر وی باشد
الا عمر حضرت یعقوب صد و چهل و هفت سال
بود دیگر باز همچنین بحضرت یوسف نمودند حضرت
یوسف سی و سه سال عمر وی بحضرت داود داد
چونکه عمر حضرت یعقوب صد و چهل و هفت سال
بود عمر حضرت یوسف نیز میبایست که این
مقدار بود الا حضرت یوسف را صد و هفده
سال عمر بود حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب
و حضرت یوسف شصت و هشت سال عمر
خویش را بحضرت داود دادند و عمر حضرت

داود دادند و عمر حضرت داود هفتاد سال بود که
رحلت نمود

مناجات بسم الله الرحمن الرحیم نمود حضرت ابراهیم که
فاضلان و پاکان و عابدان روزه نگهداران
و اکسر عمر خویش و آنا و خرابون خنزیر و موش
و مار یکسان بمیرند میفرماید حضرت رب العالمین که
کافران را جان ایشان با جسم ایشان میمیرد اما جسم
عابدان میمیرد و جان ایشان بمرکز خویش باز
میگردد چنانچه مادر دلاسا نماید فرزند خویش را
من نیز همچنین دلاسا نمایم شما را خرم گردانم دل
شما را بدین دنیا فیض دهم بشما شیر دهم با شیر خوان
شما شیر مکید و فیض یابید و نازیده شوید از نور
و غار عزیزی من بدهم بشما زود خانه سلامتی و جز
دل نور عزیز من جمله سر بر کوع و جمله زانون بسجود
میفرماید حضرت رب العالمین نه تکبر نماید توانگر
بتوانگری خویش که الا عزت دارید عالمان را
نه تکبر نماید دانا بدانائی خویش و نه تکبر نماید جبار

بجبار خویش

بجبار خویش و بگشایید چشم حقیقت و به بینید
و بشناسید مرا که منم کننده فضل و راستی بعالم و
از رحمت خویش بیافریدم دو عالم را و برگزیدم
بنی آدم را و بدادم مختاریت بدست وی تا که
خویش را بدرجه اعلی رساند دیگر انبیا را بفرستم
تا که دلالت کنند و راه نجات بشما نمایند دیگر
بوجود آورم از فرزندان قربانی تو یک کسی بدهم
بوی الهام من الهام عقل و فهم الهام دانش
و جبروت و ترس رب العالمین بر دل وی باشد
و حکم گذارد بعدالت مرا مرا و عاجز و توانگر
و درویش و ادب نماید بد فعلان بزبان
و به الهام گفتار وی بکشد ظالمان عدالت
باشد کمر بند وی و راستی بالا بند کمر بند وی و دیگر
انس گیرد گرگ با بره بلک با بکری بچینند
یکسان و کودک پنج ساله بچراند ایشان را
گوساله گاو با بزه شیر یکسان چرا نماید
گاو با شیر بیک آخر گاه خورند و بازی کنند

بچگان ایشان با یکدیگر بخسبند بیک موضع
بیرون آورد کودک دو ساله افعی از سوراخ
و بازی نماید با وی و بچه شیرخواره بگیرد شاه مار
به پیچد بر کمر وی نه گزند رساند جز بار بآدم و نه
تباهی نماید قلب صحرایی و نگزد عقرب
دیگر کامل شوند جمیع بنی آدم بدانش و بفهم و پر شود
عالم بعقل چون دریا برود و خونها چون
جزوها عظیم بدریا بلند گردانم علم و جمع گردانم
پراکنده گان بنی اسرائیل در چهار اطراف عالم
دیگر نه پراکنده شوند دور گردانم حسد از میان
قومان من نه حسد برد حضرت یهودا بحضرت
اسمعیل و نه حسد برد حضرت اسمعیل بعیش
خوشحال گردند بیکدیگر و یکسان مدح برکشند
آب از چشمه حیات و بجاه خورمی بر آورند
فرج شکر گویند بنام من معلوم نمایند
بقومان قدرتهای من بگویند هر روز که خشم گرفت
بما رب العالمین و باز گردانید خشم خویش و رحمت نمود تمام شد

الجزو العاشر

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که در دهم ماه و
هفتم غسل نمایید و روزه گیرید و عبادت
نمایید که روزه کفاره باشد بر خداوندان تو تا جاوید
و من صلح نمایم و کفاره کنم گناهان شما را که بدرگاه
من گناهی کرده باشید اما گناهی که میان شما و دیگری
بوده باشد نه کفاره نمایم تا که راضی شود آنکس و در
این روز بشغل و عمل مشغول مباشید و صدقه
دهید و نه استراحت نمایید نه از شوییدن جم
و نه مس نمودن روغن الا مدح گفتن و نالیدن
و اقرار آوردن بر گناهان خویش و توبه نمودن
و روزه شما یک شب و یک روز و نیم کری از شب دیگر
باشد و اگر کسی درین روز روزه نگیرد تا مشغول شود
بشغل و عمل واجب القتل باشد و اگر در نهانی
بخورد یا بیاشامد و بشغل و عمل مشغول شود من
نیست گردانم او را در هر دو عالم والله اعلم

دیگر در آفریدن آدم علیه السلام روز آدینه فی
ساعت اول در نوردید حضرت رب العالمین کره
خاک را و از آن خاک برگرفت قبضه و در ساعت
دویم بسرشت و گل نمود و انگاره ساز کرد و در ساعت
سیوم قرار داد اعضای وی را هر جزوی بموضع خویش
ساعت چهارم بدمید در وی نسیم حیات ساعت
پنجم آدم بایستاد بپای خویشتن ساعت ششم رحمت
موجود رب را اسم گذاشت بامر حضرت رب العالمین
ساعت هفتم جماع نمود با حوا ساعت هشتم
یک پسر و یک دختر بوجود آمدند ساعت نهم امر شد
با آدم که ثمره درخت حیات مخور ساعت دهم
نهی امر رب العالمین نمود و ثمره درخت حیات را
بخورد ساعت یازدهم آدم از بهشت بیرون نمود
ساعت دوازدهم آدم علیه السلام توبه نمود
از گناه خویش و حضرت رب العالمین توبه او را
قبول نمود دیگر توبه بر چهار قسم است اول

آنانی که گناهی از ایشان صادر شود و در همان
ساعت پشیمان شوند و در همان روز و همان
موضع توبه نمایند قسم دویم آنانی که همیشه گناهی
میکنند چونکه خود بیمار میشوند یا فرزندی از ایشان
بیمار میگردد یا یک واقعه در پیش ایشان می آید که
از ترس توبه مینمایند اگرچه درجه این توبه نیز خوب است
اما بدرجه توبه اول نمیرسد قسم سیوم آنانی که گناهی
مینمایند مثال آنکه شخصی زنا نماید و آن زن بمیرد یا از آن
موضع بموضع دیگر تحویل نماید چنانچه دستش
بدان زن نرسد و از لا علاجی توبه کند آن توبه نیز
قبول است اما بدرجه توبه دویم نمیرسد میفرماید
حضرت رب العالمین که اگر نشنوید فرمانهای
مرا و بروید بسبیلی که فرموده ام و باطل دانید
امرهای مرا و با من ستیزه نمایید من نیز بفرستم
بشما بیماریهای بد که نماند قوت در شما و بسوزاند
استخوان شما باشد آسمان چون آهن و زمین
چون مس و ندهد زمین دخل و درختهای صحرا

قسم توبه چهارم آنانی که گناهی میکنند
[illegible]

غره بخشم بر شما حیوانات صحرا آیا نیست کز درند
بجهان شکار او بکشند چهار پایان شما را او بخشم بر شما
شمشیر دشمنی و فایق آیند بر شما و طاعون نه کم کند از میان
شما ده زنان نازا بزایند و یکی دختر دوده شیر گردد و پیر آنکه
گردانم شما را بر چنین های دشمنان و اقوام سخت دوگه
نه فهم کنید زبان ایشان را و بر شما عرض ها اران خاک و سنگ
عوض شبنم نبارانم و بعیام شما را بدست دشمنی و
دشمنان یک راه بر وی آیند و شما بهفت راه
بگریزید و سرانش کنند دیگران پادشاهان شما او باشد
لاشه شما خورند مرغان آسمان و حیوانات صحرا
زن را نکاح برید و نه خطبه خوانید دشمنان بنشینند
خانه را باد ان نمایند و نشینند در او و عنب و
زیتون و غیره ها بنشانند و برش نخورید و کار
و کوشند و غیره ها بنشانند و برش نخورید و
کار و کوشند شما را بکشند در نظر شما و بخورند و
شما را اندهند پسران و دختران شما را ببرند با سیر
در برابر چشم شما و بنده شما را دست رس کرفتن

دوسیم

ایشان و نه فرج دهند ما بین شما را بدهم شما را اجاب
تر از کف پا بر تا فرق سر و در انواع و اوجع بسر باشد
چنانچه شوانید و حرکت نمودن و جنبانیدن بسیار
بیرون اید از قفیز و اندکی بخانه برید که بخورد و سین
و عنب بسیار بارد و با زیتون و غیره و بچنبید او را
بیرا که فنا نماید بلخ تو قرض ستانند از شهر تو نه قرض
و تو با شر ذلیل و دشمن خویش و اگر نشنوید فرمانهای
مرا و بد دارید بد سوگندهای مرا و بر نسید از فرمانهای من
و مدح کوئید و بخوانید علمهای مرا بدهم شما را بار اسر
بوقت و بدهم زخم دخل شما را و در خشکسالی
ده آورد و بدهم شما را اخان کردن بدر و در
و سرخ کار و بخورید نان شما بخوشحالی و نشینند
در ملک شما با منیت بدهم سلامتی بعالم
و بخشید و بنهم شما را ترس و بیم و باطل کنم
حیوان بد را از عالم و شمشیر دشمن نکذرد بر زمین
شما بیفتد دشمنان بپیش شما بشمشیر و کنم شما
و بر و مندتر از شما را بسیار کردانم و برکت

دهم بکاهد کوشند شما برکت دهم ما جبار جبوت
شما و برکت دهم بعمل دست شما قرض دهید
با قدام بسیار و نه قرض ستانید بدهم شما ایسر
نه بپایان و باشید بر فوق نه بر تحت و بر رفعه
سازم شما را از اقوام عالم که حسد برند بر شما و
متوهم شوند از شما جمله دشمنان و ثابت کنم
سخ خویش را بر شما بخورید جبوبات کهنه و کهنه
دو ساله را از پیش تو بیرون آورید بکنم مسکن خود
در میان شما و باشم یهوه شما را خداوند و باشید شما را قوم

بسم الله الرحمن الرحیم

هفت طبقه دوزخ و چهار دن کرون آدم که
در بن هفت طبقه جای خواهند داشت نزد و
کرون را یک طبقه مسکن خواهد بود طبقه اول اناث
باشند که شب اند بسرهای بد مینمایند که فردا بعمل
آورند و دیگر اناث باشند که عزت مادر و پدر و
خویش و علما و فضلا ندانسته باشند و در روا دارند ایشان
بی ادب باشند طبقه دویم اناث باشند که نطفه

خویش را ضایع کنند بجمال اناث که نکاح ندارند که از ایشان
حامله شود زیرا که جماع بدون وجه حلال نموده اند اول از
جهنم قرار ندوم از بوال صحبت بدان و بخرا از این بکروه
بجهنم و دیگر اناث باشند که شرمنده که رسانند به بن آدم
دانسته بمثالی انکه دانند که شخص را دست رسن نیست و اوند
بخانه انکس گویند ما میهمانیم یا خبر گویند که او شرمنده شود
و ناز بکند گویند طبقه سیوم اناث باشند که عیب شوهر
خود و خویش گویند و اناث که سود دیگران و از حاکمین شرع
طبقه چهارم اناث باشند که نمیدهند خویش را شناسند
و ناشکری نمایند بر رکان حضرت رب العالمین و دیگر اناث
باشند که تمسخر نمایند بر اوعلما و فضلا و مجتهدین و طبقه
پنجم اناث باشند که گویند که این کلامها از کجا آمده
و نه از قول حضرت رب العالمین است و شک اورند
و دیگر اناث باشند که حیا و حجاب و ادب نداشته
باشند طبقه ششم اناث باشند که تکبر نمایند بر اوشان
و بر علما و بر مجتهدین و دیگر اناث باشند که میانه
نمایند میانه زن و شوهر و میانه دو رفیق صمیمی

طبقه چهارم انانی که جفا رسانند بر بنده و خواه
از مال و خواه از جسم و بر پیغمبر حق و انانی که توانگر
باشند و جفا رسانند بر فرزندان و عیال
خویش دستم نمایند بنفس خویش فیقول ما یقول حضرت
رب العالمین جل جلاله خاصه منت که بهر کس که خواهم
ارزانی میدارم اول پادشاهی دوم مال
سیوم فرزند قابل هذا سه چیز با کمال باکمال
تمت تمام شد بعون الله و حسن توفیقه
الجزو الحادی عشر
بسم الله الرحمن الرحیم
میفرماید حضرت رب العالمین جل جلاله که هر که جفا رساند
مردی بمادر خویش و اگر جفا رساند هر دو را سنگسار
نمایند و بهمت حدیدین اخر دیگر که جفا رساند
مردی بخواهر خویش خواه از پدر و خواه از مادر
خواه بوجود آمده موافق شرع و خواه بحرام
و اگر جفا رساند هر دو را سنگسار نمایند دیگر که جفا
رساند مردی بدختر خویش اگر جفا رساند بسوزانند

هر دو را و بهمت حدیدین اخر دیگر که جفا رساند
بمادر پسر خویش و اگر جفا رساند بسوزانند هر دو
را و بهمت حدیدین اخر دیگر که جفا رساند مرد
دختر زن پدر خویش را که بمنزله دختر است پدر کابت
العالمین دیگر که جفا رساند مردی بمادر خواهر پدر خویش
و اگر جفا رساند هر دو را سنگسار نمایند دیگر
که جفا رساند مردی بخواهر پدر خویش و اگر جفا رساند
هر دو را سنگسار نمایند دیگر که جفا رساند مردی بمادر
پسر خویش و اگر جفا رساند هر دو را بسوزانند
و بهمت حدیدین اخر دیگر که جفا رساند مردی بدختر
برادر خویش بشرطها انکه فرزند داشته و اگر جفا رساند
سنگسار نمایند هر دو را دیگر که جفا رساند مردی بدختر
زن خویش یا دختر پسر خویش یا دختر آن خویش
را اگر جفا رساند سنگسار نمایند هر دو را دیگر
که جفا رساند مردی بخواهر زن خویش یا خواهر پدر زن خویش
و اگر جفا رساند هر دو را سنگسار نمایند دیگر
که جفا رساند مردی بمادر زن خویش و اگر جفا رساند
او را بعقد آوردن

و نفوس مینماید رب العالمین از این عمل و اضرار
نماید از این عملها و نه پلید گرداند عالم از آنکه
عقوبت خواهم از شما و از فرزندان شما

پناه بنی آدم بر چهار قسم است **قسم اول** پناه
آدم بر پستان مادر است تا بمدت شش سال **قسم**
دوم پناه آدم بر پدر بینی و هر چیز که خواهد از او
خویش طلب نماید تا مدت ده سال **قسم سیوم** پناه
آدم بعقل و بازوی خویش بود **قسم چهارم** پناه آدم
رب العالمین حق تعالی که محتاج بهیچ چیز نیست و دست او
قاصر هیچ چیز نیست بمثابی آنکه تخم بر زمین ریخته یا بر او
یا در کشتزار کشته هیچ و یا در خواهد بقای بلا مهلت بمنزل
اولین چهارم نه خوبست **قسم پنجم** درجه اعلی است
پناه بردن بحضرت رب العالمین نه از واسطه چیزی که
محتاج بهیچ **دیگر** عقل بنی آدم بر سه قسم است
اول عقل سیولای که از مادر متولد میشود و او را هیچ
قسم دوم عقل حاصلیت **قسم سیوم** عقل
بالفعال که درجه نبوتست **دیگر** متولدان

عقل

بهای عقل هیولانی کامل نبود رب العالمین
او را عقل حاصلیت عنایت نکرد چونکه متولد
شد از حیوان ضد ضد ملاحظه مینماید و از
آتش و از آب و از سنگها نیز ملاحظه مینماید

اما بنی آدم را بمنزل عقل هیولانی میگذارند
دیگر فرزند قابل پدر را از جفا دنیی و از عذاب
آتش دوزخ خلاص میتواند داد اما پدر نمیتواند
که فرزند خویش را از آتش دوزخ خلاص دهد

و آدم منتسبت بر سایر عالم ملایکه از افلاک
عالم سفلی تا بدانند که چه نوع فیض حضرت
رب العالمین از بالا بپایین میتوان آورد.

بسم الله الرحمن الرحیم

بوبهار تو خوشبوی تر از روی خوبان بود
همچنین بادت ایمان دوست دارنده تر از خویشتن
دراو کشنده تر شوی در عقب تو و بدو بیاوری
خدای جهان خویش را خرم شوی و شاد گردانیدنها
بر مجمع مستقیمان دوست دارنده تر از خویشتن

طلاب نمودم ترا با زنجیرهای نقره برسید چاشتگاه
و هنوز خواب هست ترا بنشاندم درخت
تا که هنوز نه سبز میشود نافه مشکست باتش تو
و میان دو پستان نهالی تو باشد چون سوسن
میان خارها چنین دوست من در میان شما
که درخت سیب در بیابان شوره ارزو برم
بسایه اش بنشینم و ثمرهای او شیرین بکام من
چپ او زیر سر من و راست او در اغوش گرفته
مرا مانای دوست من نسبت باواز عقب
دیوار حاضر گفتار از دهن چون جواب دادن
از کوه فیض دهاد از دریچها و سر زناد از روزنها
دوست از من و من از دوست شبان از گوسپند
و گوسپند از شبان چون عنقا بر کوه تیغ پنهان
از نظر بشنوان مرا مرا اواز تو بنما مرا رخ خویش
که اواز تو خوش و منظر تو برازند در بستر من طلب
نمودم و نیافتم و جان من ارزو برد طلب نمودم
و نیافتم و جان من ارزو برد طلب نمودم و نیافتم

برخیزم و بگردم در کوچه و بازار و میدان تا که
بیابم دوست خود میترسم از کوتوالان شب گرد
نه که غلط نمایند و ازار رسانند مرا اندکی چون
گذشتم از ایشان بنمود دوست من عکس خویش را
بگرفتم ویرا و نه رها مینمایم و نه دست از شست مینمایم

بسم الله الرحمن الرحیم

بدید بی بی استاره یک روز که حضرت اسمعیل جفا
میرسانید بر حضرت اسحق بگریست بی بی استاره
و بیامد بنزد حضرت ابراهیم علیه السلام و گفت که
با مرا رخصت ده که بروم بخانه پدر خویش با فرزند من
اسحق یا برهان هاجر را با حضرت اسمعیل از این
موضع حضرت ابراهیم علیه السلام حیران شد که
ندا در رسید که سخن بی بی استاره بشنو و هر چه
رضای ویست عمل نمای پس حضرت ابراهیم علیه السلام
مداد بهاجر نانی چند و یک تانک اب با حضرت
اسمعیل و هر دو را از خانه بیرون نمودند از رسید
بحضرت ابراهیم که نه آزرده شو که از جهت دوستی

تو با ما بزرگی کردانم اسمعیل را پس برفت
هاجر بصحرای وسیع و سرگردان و متحیر بود
نان تمام شد و تانک نیز از آب تهی گشت بی بی
هاجر و حضرت اسمعیل تشنه گردیدند بینداخت
هاجر مر حضرت اسمعیل را در سایه درخت
بی برگ و برفت دور و بنشست و شروع
در گریه و ناله نمود و گفت و گفت که نه بینم
مرگ فرزند خویش را پرسید بدرگاه حضرت
رب العالمین گریه اسمعیل و ندا رسید بهاجر که
چه میشود ترا مترس که برسید ناله تو و گریه فرزند
تو بدرگاه رب العالمین گریه اسمعیل و ندا
رسید بهاجر که چه میشود ترا مترس که برسید
ناله تو و گریه فرزند تو بدرگاه رب العالمین
برخیز و بردار مر فرزند خویش را و عزت نمای
وی را که بقومی عظیم میگردانم و بر بگشود رب
العالمین چشم حقیقت هاجر را تا بدید چشمه در حوالی
فرزند خویش و برفت و برگرفت آب از آن

چشمه و بیاشامید

چشمه و بیاشامید مر فرزند خویش را و سیراب
گردانید خویش را نظر رب العالمین بود با
حضرت اسمعیل و بود خیمه نشین کمان دار
پس بستد هاجر زنی از جهت فرزند خویش از دختر
امیر مصر و خیمه زد و بنشست در بیابان پاران
تمام شد جزو یازدهم از صحف

الجزو الثانی عشر بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که نه جماع نماید
هر دو را بسوزانند دیگر نه دزدی کنید و نه انکار
نمایید سخنی را که گفته باشید و نه دروغ گویید
و نه سوگند خورید بدروغ نه دشنام دهید به کر
و نه کج نمایید بکور نه رشوت ستانید بمیل نمودن
شرع بیکجانب دیگر نه موزی گری نمایید و نه گواهی
دهید بدروغ همان سزای که مفتری آید گواه الیه را
عقوبت نمایید دیگر نه کمین گیرید و نه انتقام
خواهید نه خورید در آن روز که کسی را بموافقت
شرع بقتل در آورند الا که روزه گیرند مترشید

مرد با مادر زن و اگر جماع نماید صح

سر را بر وی بت پرستان و نه بر وی کشیده از جهت
میت نه در سینه و نه در سر و نه در دست و نه
در هیچ عضوی و نه از اجین سوزن خالی بر اعضای
خویش قرار دهید که مکروه گردد نماز و عبادت
و روزه نیز درست نباشد **دیگر** محبت نمایید شخصی را
که بزرگتر باشد از شما خواه در سال و خواه در علم و فضیلت

میفرماید حضرت رب العالمین

هر بنی آدمی که یک فرزند خویش را سنت نماید بهمانست
که ششصد و سیزده قربان بدرگاه من آورده
باشد و اگر بنده زر خرید خویش را سنت نماید
چنانست که دویست و چهل و شش قربان بدرگاه
من آورده باشد **چنین که** در عالم سفلی قربان هست
در عالم علوی نیز قربان میباشد و در عالم سفلی
سیدان قربان مینمایند گاو و گوسفند و غیره
را کفاره یک آدم که صاحب قربانست میشود
اما در عالم علوی میکائیل جان انبیا و علما
و فضلا را قربان میبرد بدرگاه حضرت

رب العالمین

رب العالمین و کفاره جمیع اهل دنیا میشود
و گفت حضرت ابراهیم بخانه زاد خویش که اسم آن
خانه زاد الی عزر بود و اختیار مال حضرت بدست
او بود حضرت ابراهیم گفت بان خانه زاد خویش
که دست من بگیر و سوگند یاد نما بآفریننده زمین و آسمان
که نستانی زنی از جهت حضرت اسحق از دختران
کفار الا که بروی زمین شام و از آنجا یک دختری از
خویشان من یا از خویشان بی بی استاره بیاوری
از جهت زنی حضرت اسحق جواب داد الی عزر
که چنین سوگند خورم شاید که دختر ندهند بمن که بدین
جانب بیاورم رخصت هست که باز گردانم مر
حضرت اسحق را بدان سرزمین گفت حضرت
ابراهیم که نه رخصتست که فرزند مرا باز گردانی
بدان سرزمین الا که اگر دختر دهند بوکالت حضرت
اسحق خطبه خوانی و بدین جانب بیاوری و اگر
رخصت دختر ندهند تو از سوگند من آزاد باشی
پس الی عزر سوگند یاد نمود و باز گرد مقدار ده شتر

از سیم و زر و از حلیه و از جامهای فاخر و میوهای
لطیف و بیامد که از حضرت ابراهیم رخصت
حاصل نماید و روانه گردد حضرت گفت برو
بسلامت و آن خداوندی که مرا از آتش نمرود
خلاص گردانید لطف او ترا همراهی نماید و ملایک
رحمت رفاقت نمایند با تو و موجه آید کار تو
الی عزر از شهر بیرون آمد و روی بجانب دهقان
شام نهاد تا برسید بدهی که اسم آن ده ناحور بود
و بیامد بسر چشمه آب و بخسبانید شترها را بنالید
درگاه حضرت رب العالمین و گفت که تو فضل
نمایی با سید من و موجه آوری کار مرا و نیت نمود
که میروم بسر چشمه و می ایستم و میگویم بیک دختری
که آب ده بمن تا بیاشامم اگر جواب گوید که آب
را بیاشام و آب نیز دهم بشتران تو پس آن دختر
بود نصیب پسر سید من پس بیامد بر سر چشمه و
بایستاد بدید که یک دختری برآمد و یک سبوی آب
بر دوش دارد گفت که اندک آبی مرا بچشان

جواب داد

جواب داد دختر که ای مرد غریب بیاشام آب
تا که سیراب شوی و آب نیز از جهت شتران تو بر
آورم و بیاشامانم و سیراب گردانم پس دختر
آب بداد به الی عزر تا بیاشامید و دیگر آب
از چاه برآورد چنانچه هر ده شتر الی عزر سیراب
گشتند الی عزر متحیر گشت و یکشود یک بار را
و بیرون آورد یک جفت دستینه طلا بوزن
چهل مثقال و در دست دختر قرار داد و یک
شنف طلا بوزن دو مثقال در بینی دختر
جای داد و پرسید از دختر که در خانه شما جای
شتر هست دختر جواب داد که هم جای شتر و هم
جای شما و هم جای ملازمان شما و هم دانه
از جهت شتران و خوردنی از جهت شما تمام حاضر
و میسر است دیگر پرسید الی عزر که نام تو چیست
و از کدام قومی و چه کیش و آیین داری دختر
جواب داد که من دختر برادر بی بی استاده ام
و اسم من رونماست و کیش و آیین حضرت

ابراهیم علیه السلام دارم در لحظه بیفتاد الی عزر
بزمین و سجود نمود پروردگار خویش را و گفت که
ای بزرگوار و خالق سید من که نه کم گردانیدی فضل
و رحمت خویش را از من و از سید زاده من
و برسانیدی مرا بمرکز مقصود و مطلب خویش
بزرگست اسم تو و بسیارست رحمت تو بر بندگان
آفریده ید قدرت تو و در آن اثنی دختر را
مدت نه سال از عمر شریف گذشته بود پس
بدوید دختر بخانه خویش به پیش مادر و برادر
و شرح حالات خویش را یکایک بسمع ایشان
رسانید پس بیامد برادر دختر و بگرفت مر
الی عزر را در آغوش خویش و در آورد
بخانه با جمیع اموال و حیوانات و ملازمان او
و بشویند پای ایشان را و بگسترانیدند پیش اندازها
و ترتیب دادند خوانهای شربت و طعامهای
لذیذ و حلواهای خوشبوی گفت الی عزر که نه
می آشامم و نمیخورم تا که شرح حالات خویش را

عرض نمایم

عرض نمایم گفتند بفرمای گفت که من بنده زاده
حضرت ابراهیم علیه السلام و رب العالمین
دعا نموده است حضرت سید مرا و برکت
داده با و در همه وادی از سیم و از زر و از گله
و غیره و دو پسر قابل نیز بوی ارزانی داشته
یکی از پی پی استاره بوجود آمده است و یکی
از پی پی هاجر بوجود آمده و پی پی هاجر از جهت
فرزند خویشتن زنی خواسته چونکه پی پی استاره
برحمت حق واصل شده سید من مرا سوگند
داده و مرا باینجانب فرستاده که یک دختر
از خویشان حضرت ابراهیم از جهت حضرت
اسحق بخواهم و ببرم بدان جانب چونکه
بدین سرچشمه رسیدم نیتی با دل خود قرار
دادم که اگر بگویم بیک دختری که آب ده مرا تا
بیاشامم اگر آن دختر گوید که ترا و جمیع شترهای
ترا سیراب گردانم من او را از جهت سید زاده
خویش بستانم و در ساعت نیت فقیر بظهور

آمد و خداوند سید من کار مرا موجه آورد
الحال شما چه میگویید جواب دادند که چون
حضرت رب العالمین کار ترا راست آورده
ما را چه حد بود که سخن توانیم گفت امر امر خداوند عالم است
و ما و فرزندان ما بنده حضرت ابراهیم علیه السلام هستیم
چونکه ابی عزر این سخن را از ایشان بشنید خوردنیها
را صرف نموده بارها را بگشود و تبرکات بسیار
بایشان تواضع نمود و پیشکشهای بسیار بگذرانید
و تحفهای بی اندازه بدختر بداد و یکشب در آن
موضع بود بعد از آن رخصت حاصل نموده دختر
را برگرفت و بیامد بنزد حضرت ابراهیم و جمیع
حالات گذشته را بیان نمود سجود برد حضرت
ابراهیم بدرگاه حضرت رب العالمین و شکر نمود پس داد
حضرت ابراهیم دختر را بحضرت اسحق بزنی
و بعد از ده سال دختر حامله گردید و دو فرزند را
بیک شکم بوجود آورد و حضرت ابراهیم یکی را
حضرت یعقوب اسم گذاشت و یکی را عیش

نام گذاشت

نام گذاشت بدید حضرت ابراهیم ده فرزند
حضرت یعقوب را و از ایشان خوشحال
گشت اما از عیش و فرزندان عیش همیشه
ناراضی بود زیرا که عیش بعلم و عبادت
مشغول نمیگشت و حضرت یعقوب همیشه
بطاعت و علم خواندن و عبادت نمودن
و مدح گفتن مشغول بود والله اعلم بالصواب
تمام شد جزو دوازدهم صحف حضرت ابراهیم
بعون الله الملک العظیم

الجزو الثالث عشر

بسم الله الرحمن الرحیم
میفرماید حضرت رب العالمین که چون مردی متوفا
شود و وی را پسری و دختری باشد اگر دختر بخانه شوهر رفته
باشد هیچ میراث نبرد همگی مال را پسران بخش نمایند
و اگر دختر هنوز بخانه شوهر نرفته باشد برادر وی را
جهیز نماید و بخانه شوهر فرستد بآیینی که پدر عمل مینموده
و اگر مال بیحد باشد و دختر گوید که ده یک مال را بمن

دهند که خود جهیز خویش مینمایم اختیار در دست
دختر باشد که یا دو یک ستاند یا آنکه جهیز ستاند
و اگر مردی بمیرد و پسر نداشته باشد میراث بدختر
رسد و اگر دختر نیز نداشته باشد میراث را ببرادر
دهند و اگر برادر نداشته باشد میراث را بپدر دهند
و اگر پدر نباشد بعمو دهند و اگر عمو نباشد بعم زادهای
وی دهند اگر مردی بمیرد و وی را چند دختر باشد
و یک فرزندی از پسر وی مانده باشد و پسر پیش از
پدر وفات نموده باشد الحال که پدر بمیرد همگی بدان
پسر زاده رسد و جمیع اختیار بدست وی باشد
چونکه مردی بمیرد اول مهر زن را ادا نمایند
میراث بدان و اگر زن گوید که من مهر نمیخواهم
و شوهر نمیگیرم و تا زنده باشم شما مرا ماکول
و ملبوس بدهید و موضعی از جهت نشستن من
نیز بدهید آن زن مختار است اگر خواهد مهر
بستاند و اگر خواهد ماکول و ملبوس ستاند
تا زنده باشد و چونکه مدتی ماکول و ملبوس ستاند

دیگر نتواند

دیگر نتواند که گوید باز مهر میخواهم و آنچیزی که اول نوبت
گفته باشد بدان عمل نماید اگر کسی بمیرد و هیچ
نگذاشته باشد زن را نمیرسد که از میراث بدان
تقاضای مهر یا ماکول و ملبوس نماید والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

مشک میچکد از زبان تو و عنبر از لبان تو عسل
و مسکه زیر زبان تو بوی جامه تو چون بوی گلستان
بوستان و باغ بسته شود و چشمه آب حیات
مهر جمع نماید مغرب و بیفشاند مشرق شمال
و جنوب فیض برند بر کنم پیراهن چه نوع بپوشم
بشویم پای من چنوع خشک نمایم دوست من
بگذشت در خانه من اندرون من بلرزید بر جانم
بگشودن در دستهای من سست شد و انگشتان
من بچسبید بر کف دست من بگشودم و ندیدم دوست
جان من آرزو برد طلب نمودم و ندیدم برخواندم
و نه جواب داد مرا پرسیدند کو تو الان شنیدی

برزند طپانچه بر سر من برداشتند ردا از کتف
من سوگند میدهم بشما جماعت اهل صبیان
که اگر بیابید دوست مرا معلوم نمایید او را که
بیمار است جان من از آرزوی او هفتاد پادشاهان
در خدمت او هشتاد سریتان او را و بر
خدمتکاران نیست حدی به بینید پادشاهان
و مدح گویید سریتان و پادشاهزادگان تعریف
گویند اب بسیار نتوانند باز نشانیدن دوستی
و رود خانها نتوانند خاموش نمودن آتش عشق را
اگر بدهد مردی جمله مال وی بدوستی نتواند که الا
خار گردد کج نه راست شود و نابود نیاید بشمار که
بسیاری عقل که بسیاری قهر افزودن دانش بیفزاید
درو بزرگی نمودم و آبادان کردم خانها بنشاندم
درخت تاک و زیت و آبادان نمودم باغها
و بوستانها برسیدند جمله درختان ثمره دار
بساختم برگهای آب با جنگل درخت توت
بخریدم بندهای بی مر و کنیزان خوش صورت

بسیار

بسیار خدمتکاران بیحساب گلهای گاو
و گوسپند بود مرا جمع نمودن انبارهای طلا
و نقره و جواهر نفیس بسیار مملکتها تمام نمودم
نه ایستاد در پیش من هیچ چیزی الا دانش من که از آن
فایده رسید بمن نکو بود دو از یکی که مزد نیکی بسیار
بود بایشان که اگر بیفتد یکی برخیزاند وی را و تکیه
نماید بدو و چون بخسپد یکی نه گرم شود در
دو حرارت نکو بود بچه درویش دانا از پادشاه
پیر نادان که نتواند احتراز نمودن از گفتار
خویش که از خانه بند بیرون آید بگفتار پادشاهی
ارزانی کرد و محفوظ کردند از وی توانگر
و مسکین بیک نوع عزیز داران سیم نه سیراب
کردند از سیم دوستداران دخل نه مراد یابند
و نه عزت بینند شیرینست خواب بزرگ از
خواب پادشاهان و خوردن مسکین از
امرای توانگر بنی آدم چون متولد میشود
دست وی بسته بود و چون رحلت نماید

دست ورک ده کشش دل دانایان بخانه
عزا و کشش دل نادانان بخانه داماد خوشحال
شدن دانایان در عزا و خوشحالی نادانان
بکوچه فاحشها بسیار صالح که بمیرد در اول
عمر و بسا ظالم که بعمر طبیعی رسد هست
صالح که میرسد باو جزای عمل ظالم و هست ظالم
که میرسد باو جزای عمل صالح واقعه یکیست
بصالح و ظالم به نیکان و بدان بپاکان
و پلیدان به ذابحان و ذبح نمایان بسوگند
خواران دروغ و به انانی که بیشتر سند از سوگند راست

بسم الله الرحمن الرحیم
میفرماید حضرت رب العالمین که هر بنی
آدمی که در سالی هژده نوبت ختم صحف
نماید نیکیهای دنیای سفلی بروی ارزانی گردانم
و آتش دوزخ بروی مسلط نگردد و اگر
درویشی ختم نماید توانگر گردد و اگر توانگر

ختم نماید

ختم نماید مال وی بر فرزندانش بقا نماید
و اگر بنده ختم نماید آزاد گردد و اگر امتی
ختم نماید حق تعالی فرزند عالمی بوی شفقت
نماید و اگر پادشاهی ختم نماید در ملک وی قحط
و طاعون پدید نیاید و اندیشه دشمنان
باطل گردد و در حرب نمودن بر دشمن فایق آید
و پادشاهی از فرزندان وی دور نگردد و اگر
کسی نتواند که ختم نماید با مانعی باشد وی را از
عالمان بخرد تا که از جهت او ختم نمایند
و قبول باشد چهار چیز سبک رو باشد که
هر یکی از یکی دیگر تیز رو تر باشد کشتی در وقت
باد مراد آب که در بیخ درخت رسد
و رطوبت او بشاخ و برگ و ثمر رسد
نماز و تضرع انبیا و فضلا و علما که بدرگاه
حضرت رب العالمین بود روح انبیا
و فضلا و علما چونکه از قالب بیرون آید
هفت هزار و پانصد ساله راه به نیم لمعه

MUK 116

بحمد خویش رسد و الله اعلم بالصواب
تمام شد جزو سیزدهم صحف
حضرت ابراهیم علیه السلام
بعون الله الملک
القدیر
تحریر فی التاریخ بیست
شهر جمادی الثانی سنه ۱۰۳۲
کتبه نظر الحسینی
الاصفهانی
عفی
ذنوبه

B. h. 20.

F. Pincott.

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Tafsr-i suhaf Ibrhm alayhi al-Salm kih bar n Nab nzil shudih

Date:
1022? [1613?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23282

File Description:
Tafsr-i suhaf Ibrhm alayhi al-Salm kih bar n Nab nzil shudih